

مسافرت پولس به مقدونیه و یونان

¹ و بعد از تمام شدن این هنگامه، پولسشاگردان را طلبیده، ایشان را وداع نمود و به سمت مکادونیه روانه شد.² و در آن نواحی سیر کرده، اهل آنجا را نصیحت بسیار نمود و به یونانستان آمد.³ و سه ماه توقف نمود و چون عزم سفر سوریه کرد و یهودیان در کمین وی بودند، اراده نمود که از راه مکادونیه مراجعت کند.⁴ و سوپاترُس از اهل بیریه و آرستَرُخُس و سَکُندُس از اهل تسالونیک و غایوس از دِرَبَه و تیموتاؤس و از مردم آسیا تیخیکس و تِرُوفیمُس تا به آسیا همراه او رفتند.⁵ و ایشان پیش رفته، در تروآس منتظر ما شدند.⁶ و اما ما بعد از ایام فطیر از فیلی به کشتی سوار شدیم و بعد از پنج روز به تروآس نزد ایشان رسیده، در آنجا هفت روز ماندیم.

خطبه وداع در تروآس

⁷ و در اوّل هفته، چون شاگردان بجهت شکستن نان جمع شدند و پولس در فردای آن روز عازم سفر بود، برای ایشان موعظه می‌کرد و سخن او تا نصف شب طول کشید.⁸ و در بالاخانهای که جمع بودیم، چراغ بسیار بود.⁹ ناگاه جوانی که آفتیخس نام داشت، نزد دریچه نشسته بود که خواب سنگین او را دربرود و چون پولس کلام را طول می‌داد، خواب بر او مستولی گشته، از طبقه سوم به زیر افتاد و او را مرده برداشتند.¹⁰ آنگاه پولس به زیر آمده، بر او افتاد و وی را در آغوش کشیده، گفت: مضطرب مباشید زیرا که جان او در اوست.¹¹ پس بالا رفته و نان را شکسته، خورد و تا طلوع فجر گفتگوی بسیار کرده، همچنین روانه شد.¹² و آن جوان را زنده بردند و تسلی عظیم پذیرفتند.

¹³ اما ما به کشتی سوار شده، به آسوس پیش رفتیم که از آنجا می‌بایست پولس را برداریم که بدینطور قرار داد زیرا خواست تا آنجا پیاده رود.¹⁴ پس چون در آسوس او را ملاقات کردیم، او را برداشته، به مِتیلینی آمديم.¹⁵ و از آنجا به دریا کوچ کرده، روز دیگر به مقابل خِیوس رسیدیم و روز سوم به ساموس وارد شدیم و در تِروِجیلیون توقف نموده، روز دیگر وارد میلیئُس شدیم.¹⁶ زیرا که پولس عزیمت داشت که از محاذی

آفَسُس بگذرد، مبادا او را در آسیا درنگی پیدا شود، چونکه تعجیل می‌کرد که اگر ممکن شود تا روز پنطیکاست به اورشلیم برسد.

خطبه وداع در میلیئُس

¹⁷ پس از میلیئُس به آفَسُس فرستاده، کشیشان کلیسا را طلبید.¹⁸ و چون به نزدش حاضر شدند، ایشان را گفت: بر شما معلوم است که از روز اوّل که وارد آسیا شدم، چطور هر وقت با شما بسر می‌بردم؛¹⁹ که با کمال فروتنی و اشکهای بسیار و امتحانهای که از مکاید یهود بر من عارض می‌شد، به خدمت خداوند مشغول می‌بودم.²⁰ و چگونه چیزی را از آنچه برای شما مفید باشد، دریغ نداشتیم بلکه آشکارا و خانه به خانه شما را اِخبار و تعلیم می‌نمودم.²¹ و به یهودیان و یونانیان نیز از توبه به سوی خدا و ایمان به خداوند ما عیسی مسیح شهادت می‌دادم.²² و اینک، الآن در روح بسته شده، به اورشلیم می‌روم و از آنچه در آنجا بر من واقع خواهد شد، اطلاعی ندارم.²³ جز اینکه روح‌القدس در هر شهر شهادت داده، می‌گوید که بندها و زحمات برایم مهیا است.²⁴ لیکن این چیزها را به هیچ می‌شمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی‌دارم تا دور خود را به خوشی به انجام رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافته‌ام که به بشارت فیض خدا شهادت دهم.²⁵ و الحال این را می‌دانم که جمیع شما که در میان شما گشته و به ملکوت خدا موعظه کرده‌ام، دیگر روی مرا نخواهید دید.²⁶ پس امروز از شما گواهی می‌طلبم که من از خون همه بری هستم،²⁷ زیرا که از اعلام نمودن شما به تمامی اراده خدا کوتاهی نکردم.²⁸ پس نگاه دارید خویشتن و تمامی آن گله را که روح‌القدس شما را بر آن اُسُفُّف مقرر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آن را به خون خود خریده است.²⁹ زیرا من می‌دانم که بعد از رحلت من، گرگان درنده به میان شما درخواهند آمد که بر گله تَرَّجَم نخواهند نمود،³⁰ و از میان خود شما مردمانی خواهند برخاست که سخنان کج خواهند گفت تا شاگردان را در عقب خود بکشند.³¹ لهذا بیدار باشید و به یاد آورید که مدّت سه سال شبانه‌روز از تنبیه نمودن هر یکی از شما با اشکها باز نایستادم.³² و الحال، ای برادران، شما را به خدا و به کلام فیض او می‌سپارم

که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع مقدّسین شما را میراث بخشد.³³ نقره یا طلا یا لباس کسی را طمع نورزیدم،³⁴ بلکه خود می‌دانید که همین دستها در رفع احتیاج خود و رفقایم خدمت می‌کرد.³⁵ این همه را به شما نمودم که می‌باید چنین مشقّت کشیده، ضعفا را دستگیری نمایید و کلام خداوند عیسی را به‌خاطر

دارید که او گفت دادن از گرفتن فرخنده‌تر است.³⁶ این بگفت و زانو زده، با همگی ایشان دعا کرد.³⁷ و همه گریه بسیار کردند و برگردن پولس آویخته، او را می‌بوسیدند.³⁸ و بسیار متألّم شدند خصوصاً بجهت آن سخنی که گفت، بعد از این روی مرا نخواهید دید. پس او را تا به کشتی مشایعت نمودند.